

شهيد محمد تجاره



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و دوازدهم استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۹/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۷۸/۰۵/۰۵
محل شهادت	مهندسی برازجان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید محمد تجاره فرزند حسین در مورخه ۱/۹/۱۳۴۳ در شهر مذهبی برازجان در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. وی دوران کودکی را تحت پرورش و تربیت پدر و مادر گرامی خویش سپری نمود و وارد دوره دبستان گردید ایشان دوره ابتدایی تحصیل خویش را با موفقیت سپری نمود و وارد دوره راهنمایی گردید. شهید تجاره در نوجوانی خویش به سر می برد که انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسید. ایشان بعد از پیروزی انقلاب در تشکیل بسیج مستضعفین فعالیت نمود و همواره در پایگاه های مقاومت بسیج فعالیت داشت. شهید تجاره با شروع جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران درس را رها کرده و به میدان نبرد حق بر علیه باطل شتافت. محمد در جبهه های نبرد به عنوان تخریب چی فعالیت می نمود وی بعد از مدتی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و به عنوان یک پاسدار وظیفه شناس مشغول به خدمت گردید. شهید محمد تجاره فردی مومن و با تقوا بود او به نماز اول وقت خود را مقید می دانست و در نماز جمعه و جماعات شرکت می کرد، وی همیشه به فکر شهادت بود و آرزو داشت که در میدان جبهه و جنگ به این درجه عظیم اخروی نائل آید ولی این آرزوی ایشان در آن موقع حاصل نشد و خداوند ایشان را برای میدانی دیگر نگه داشت. شهید بعد از اتمام جنگ در انجام وظیفه از پای نشست و همواره در خدمت به نظام کوشا بود ایشان در تیپ مهندسی خندق برازجان به ادامه وظیفه همت گماشت تا این که همای سعادت بر شانه های ایشان نشست و به آرزوی دیرینه اش که عمری در طلب آن بود رسید آری او برای انجام مأموریتی به دامنه کوههای اطراف برازجان مأموریت یافت و به سوی رسیدن به شهادت قدم برداشت و در حال انهدام و کار با مواد منفجره در تاریخ ۵/۵/۱۳۷۸ بر اثر انفجار آن مواد به شهادت رسید.

وصیت نامه

.

خاطرات

خاطره همسر شهید محمد تجاره :

سال ۱۳۷۲ در خواب دیدم که باغچه ای در منزل داریم که پر از گل‌های لاله است به نظرم آمد که شهید در میان آن گل‌ها رفت هرچه منتظر شدم او نیامد حدس می‌زدم که گم شده است وقتی از خواب بیدار شدم بیش از پیش یقین پیدا کردم که او براستی شهید خواهد شد و در تاریخ ۵/۵/۱۳۷۸ بود که به درجه رفیع شهادت نائل آمد. در منزل یکی از بستگان شهید عکسی دارد وقتی از فرزند کوچکشان که حدود یک سال ونیم داشت اگر در بدترین حالت گریه باشد ساکت می‌شود یکروز زمانی که کودک روی پای مادرش خوابیده بود خودبخود می‌خندند از کودک می‌پرسند چی بود در حالی که اشاره به عکس شهید می‌کند که عمو خندید (جالب اینجاست که کودک نمی‌توانسته درست صحبت کند اما واضح دو مرتبه می‌گوید عمو خندید.)

درست سی روز از شهادت ایشان گذشته بود که او را بخواب دیدم گفتم این مدت کجا بوده ای گفتند من مأموریت سربازی بوده ام و می‌گویند شهید شده او گفت می‌بینی که زنده هستم و در حالی که می‌گفت می‌دانم برای سخت است و مرا دل‌داری می‌داد از خواب بیدار شدم. شبی در فکر بودم که کاش می‌دانستم شهید تجاره در عالم آخرت چه جاه و منزلتی دارند شب هنگام من که به خواب رفتم در عالم رویا دیدم که ایشان به خواب رفته اند و فرزندان برادرش می‌خواهند او را از خواب بیدار کنند و پسر شهید در خواب گریه می‌کند که پدرم را اذیت نکنید من هم به آنان گفتم مگر نمی‌بینید که بچه گریه می‌کند چرا پدرش را اذیت می‌کنید و مانع خوابش می‌شوید در همان حال سیدی را دیدم که فکر می‌کنم سید محمد امین که در کاکای است و چندین بار با صدای بلند تکرار می‌کرد (ضا حکه مستبشره) و این آیه را تکرار می‌کرد در همان حال بیدار شدم و به سراغ قرآن رفتم تا معنی آیه را پیدا کنم معنی آن چنین است و شاد و مسرورند و خندان هستند منظور این است که انسان‌های پاک و مومن جایگاه خوبی است.

یک روز پس از نماز صبح ایشان را به خواب دیدم که مثل اینکه با تلفن با هم صحبت می‌کند و می‌گفت من به شما گفتم که مرده ام اما نگفتم که گریه کنید اصلاً دلتان فکر من نباشد تازه نمی‌دانید که آنجا چه وعده ای به من داده اند آنها به من قول یک منزل دو طبقه بزرگ داده اند. که خودت و برادرت و هرچه ایل و تبار داری می‌توانی با خود بیاوری وقتی بیدار شدم دلم آرامش پیدا کرد و دانست که آنجا ارزش و اهمیت زیادی برایش قائل هستند.

یکی از بستگان خواب شهید را می‌بیند که در منزل نشسته و دخترش فاطمه را صدا می‌زند وقتی فاطمه به نزد او می‌رود می‌گوید نگاه کن ببین من زنده هستم به مادرت بگو که اینقدر گریه نکنند. عمو شهید تعریف می‌کند که یک شب در حالی که در منزل نشسته بودند بطور آشکار شهید را می‌بیند که وارد یکی از اتاق‌های منزل می‌شود مات و مبهوت می‌ماند که محمد شهید شده این کیست وقتی به دنبال او به داخل اتاق می‌رود او محو شده بود و او مطمئن است که شهید تجاره بوده است. من و او با هم خیلی هم فکر بودیم وقتی فکر می‌کردیم بدون اینکه حرفی بزنیم از ذهن هم خبر داشتیم یک روز که برای خرید به بازار رفته بودم که در آخر کار رفتم که مقداری انار بخرم دیدم که پول به اندازه کافی در کیفم نمانده است در همانجا با خود گفتم اگر محمد زنده بود الان تا من به منزل برسم او برای ما انار می‌آورد. وقتی که ظهر همانروز به خواب رفتم ایشان را دیدم که ظرفی در دست دارد گفتم کجا بوده ای گفت رفته بودم برایتان انار بیاورم اما نتوانستم برایت تهیه کنم. شبی در خواب از ایشان سوال از ایشان نمودم که آیا وصیت نامه نوشته بودی گفت بله گفتم اما هرچه گشتیم پیدا نکردیم گفت که دست شخصی به نام علی منصور است در بیداری پرس و جو کسی به این نام را پیدا نکردیم. باز مجدداً مدتی بعد در خواب او را دیدم وقتی سوال کردیم وصیت نامه ات چه شده ما هرچه گشتیم پیدا نکردیم گفت فانی و چندین بار کلمه فانی را گفت یعنی نابود شده است. شبی او را در خواب دیدم می‌خواست از پیش ما برود گفتم نمی‌گذارم تا نگویی که جایت کجاست گفت جایی جز داخل مسجد نیستیم گفتم کدام مسجد آدرس بده من هم بیایم گفت دوستانم همراه منند و درست نیست که تو آنجا بیایی

چند ماه از شهادت ایشان من و دخترم در هنگام ظهر می خواستیم منزل مادرم برویم خیابان و کوچه ها خلوت بود و احساس ترس داشتیم و صدای پایمان را بخوبی می شنیدیم حس می کردیم به غیر از صدای پای خودم و دخترم صدای پای دیگری هم می آید فکر کردم کسی به دنبال ماست سر برگرداندم کسی را ندیدم باز هم صدایی پا بهتر شنیده میشد دخترم هم متوجه شد و به من گفت. خندیدم و گفت نترس پدرت با ما راه می رود .

در هنگام عید سال چند روز قبل از تحویل سال ۷۹ برای خرید لباس به بازار رفتم به همراه فرزندانم وقتی برای دختران لباس می خریدیم و به منزل برگشتیم دختر کوچکم دائماً بهانه گیری می کرد و می گفت که من این لباس را دوست ندارم و من چون خیلی عصبی شدم سرش داد کشیدم همان شب شهید تجاره به خواب خاله اش می آید و می گوید که به همسرم بگو چرا حمیده هر چه می خواهد برایش نمی خری و خودت را این قدر ناراحت می کنی و بگو هر چه می خواهد برایش بخر. و جالب اینجاست که خاله اش از بازار رفتن من و بچه و خرید کردن اصلاً خبر نداشت .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران